

## خاستگاه تشیع در بحرین

رضا اسلامی

### مقدمه

امروزه بحرین یکی از مراکز مهم تشیع در دنیا به شمار می آید و بعد از ایران و عراق می توان آن را به لحاظ سابقه تاریخی سومین مرکز تشیع معرفی کرد. ارتباط و علاقه ساکنان این جزیره با مذهب تشیع به حدی محکم و وثیق است که در نزد اهالی شبه جزیره و ساحل نشینان خلیج فارس، کلمه «بحرانی» مترادف با کلمه شیعی به کار می رود و اقلیت اهل سنت در این جزیره به نام «اهل البحرین» خوانده می شوند، نه بحرانی.

بر طبق آمار سال ۱۹۹۵، از جمعیت ۵۷۵ هزار و ۹۲۵ نفری بحرین، ۷۰٪ شیعه و ۳۰٪ از اهل سنت هستند، ولی خاندان حاکم (آل خلیفه) از اهل سنت است.

بر اساس همین آمار، از جمعیت ۱ میلیون و ۵۷۵ هزار و ۹۸۳ نفری کویت، ۳۰٪ شیعه و بقیه پیرو مذاهب اهل سنت و غالباً مالکی هستند و حاکمیت در دست آل صباح از اهل سنت است.

جمعیت قطر نیز در سال ۱۹۹۳ حدود نیم میلیون نفر بوده که حدود نیمی از آن شیعه هستند و اهل سنت آن عمدتاً وهابی مذهب و خاندان حاکم (آل ثانی) از اهل سنت است.<sup>۱</sup> شیعیان این کشورها، به علاوه شیعیان بسیاری که در امارات و قطیف به سر می برند، به لحاظ تاریخی ریشه مشترک دارند، هرچند شیعیان بحرین کنونی در تشیع خود بسیار متعصب و متصلب هستند.

حوزه علمی بحرین در دوره صفویه فعال بوده است و تعداد علمای شیعه که از بحرین برای ادامه تحصیل، راهی بعضی مناطق ایران یا عراق و به خصوص نجف می شدند، از قرن

۱. بحرین و کویت و قطر (از انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران: ۱۳۷۶).



یازدهم هجری به بعد مرتباً رو به فزونی بوده است. جریان اخباری‌گری که در همین دوره اوج گرفت، بسیاری از علمای بحرین را تحت تأثیر قرار داد که این خود محتاج مقاله‌ای مستقل است. در رأس اخباریون بحرین، شیخ یوسف بحرانی در قرن دوازدهم است، هرچند او در این جهت نسبت به سائر اخباریون میانه‌رو بود.

رجال شیعه که در قرون اولیه از بحرین برخاسته‌اند، اعم از اصحاب رسول خدا(ص) و اصحاب امیرالمؤمنین(ع)، کم نیستند، ولی متأسفانه کمتر شناخته شده‌اند.

قبیله‌ای که در صدر اسلام در بحرین سکونت داشت و معظم سکان آن را تشکیل می‌داد، قبیله ربیع و شاخه آن، عبدالقیس است، که در متون تاریخی مربوط به حوادث قرن اول و دوم سوابق درخشان و افتخارات بسیاری برای آنان به چشم می‌خورد. پس لازم است که سیر تاریخی حوادث در این منطقه از جهان اسلام مورد مطالعه جدی و دقیق قرار گرفته و درباره اسلام آوردن اهالی بحرین و تاریخ تشیع و رجال این منطقه از صدر اسلام تا کنون و افکار و اندیشه‌های حاکم بر عموم علما و مردم و وقایع تاریخی بسیاری که در آنجا گذشته تحقیق بیشتری صورت گیرد، تا نقش بحرین و بحرینیان در پیشرفت اسلام و گسترش تشیع در جهان روشن گردد؛ خصوصاً با توجه به این نکته که تشیع در بحرین منشأ اصیل عربی دارد و کسی نمی‌تواند ادعا کند که مثلاً زاده تفکرات ایرانیان بوده است.

به طور مسلم، قبایل اصیل عرب که عمدتاً بادیه‌نشین بوده‌اند، مبدأ تشیع در این منطقه هستند و بعدها که این قبایل گسترش پیدا کردند و به تدریج شهرنشین شدند، تشیع را به مناطق مجاور انتقال داده و شیعیان امروز منطقه شرقی عربستان وارث آنان به شمار می‌آیند.

این مقاله در صدد اثبات اصالت تشیع در بحرین و قدمت آن با اتکا به منابع و شواهد تاریخی است و این مهم بدون تأمل در نحوه ورود اسلام به بحرین و روند تاریخی آن در قرون بعد و آشنایی با رجال بحرین میسر نیست.

### ورود اسلام به بحرین

بحرین، امروزه مجمع الجزایری است در جنوب خلیج فارس، میان شبه جزیره قطر و کشور عربستان سعودی، مشتمل بر ۲۶ جزیره که مجموع آنها حدود ۶۲۲ کیلومتر مربع است. مشهورترین این جزایر عبارتند از محرّق و ستره و منامه که پایتخت فعلی بحرین است. حدود آن از شمال به دارین و از غرب به عجیر و از جنوب به قطر و از شرق به خلیج



دانشگاه تشیع

در بحرین

فارس می‌رسد،<sup>۱</sup> ولی ناحیه قدیمی بحرین از یک سو تا بصره و از سوی دیگر تا عمان و از جنوب غربی به درون نجد در عربستان راه داشت و شامل قطر، امارات، کویت، احساء و قطیف بود و گاه تمام آن به نام هَجْر خوانده می‌شد.<sup>۲</sup>

جای شک نیست که اهالی بحرین پس از آمدن فرستاده رسول خدا و دعوت آنها به اسلام، با میل و رغبت مسلمان شدند. بلاذری می‌نویسد:

گفته‌اند ارض بحرین جزء مملکت ایران بوده است و در بادیه‌های آن، مردم بسیاری از اعراب عبدالقیس و بکرن و اائل و تمیم مقیم بوده‌اند. در عهد رسول خدا(ص) منذر بن ساوی از طایفه بنی عبدالله بن زید بن عبدالله بن دارم بن مالک بن حنظله از سوی ایرانیان بر اعراب آن دیار فرمانروایی داشت.<sup>۳</sup>

در سال ششم یا هشتم هجری، رسول خدا(ص) علاء بن عبدالله بن عماد حضرمی هم‌پیمان بنی عبدالشمس را به بحرین فرستاد تا اهل آن را به اسلام یا پرداخت جزیه دعوت کند.<sup>۴</sup> گزارشهای دیگر حاکی است که هیئتهایی از بحرین به مدینه آمده و با رسول خدا از نزدیک دیدار داشتند، از جمله هیئتی متشکل از بیست نفر از هجر، که به درخواست خود آن حضرت راهی مدینه شدند و پیامبر با آنان دیدار کرد. در رأس این هیئت، عبدالله بن عوف الأشج و جارودی (بشر بن عمرو عبدی) قرار داشتند که منقذ بن حیّان نیز همراه آنان بود. این سفر در عام الفتح بود.<sup>۵</sup>

والی رسول خدا در بحرین که اولین حکمران اسلامی زمان رسول خدا به شمار می‌آید، علاء بن حضرمی بوده است. گویند بعدها رسول خدا علاء را معزول و ابان بن سعید بن عاص بن امیه را بر بحرین ولایت داد.<sup>۶</sup> و به نقلی دیگر، مردم بحرین از علاء شکایت کردند و پیامبر او را عزل و به جای وی، ابان بن سعید را فرستاد و گفت با عبدالقیس به نیکی رفتار کن.<sup>۷</sup> ولی برخی گفته‌اند علاء بر ناحیه‌ای از بحرین امارت یافت که قطیف جزء آن بود و

۱. امین، حسن، دائرة المعارف الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۰ (ذیل کلمه بحرین) (چاپ جدید، بیروت: ۱۹۹۵، دارالتعارف).

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۱؛ قرظینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ج ۱، ص ۹۶. (چاپ دانشگاه تهران: ۱۳۷۱)؛ ابوالفداء، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۱۳۶ (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران: ۱۳۴۹)؛ ابواسحاق اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۵، ۱۶، ۲۸، ۳۰، ۳۵، ۱۲۳.

۳. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، ص ۱۱۵، و نیز ابن سعد، طبقات، ج ۴، ص ۱۸۹ (دوره ۹ جلدی، دارالبیروت: ۱۹۸۵) و نیز معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۱.

۴. ترجمه فتوح البلدان، ص ۱۱۵، و نیز تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۵ (دوره ۱۱ جلدی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم).

۵. فقیل یا رسول الله هولاء وفد عبدالقیس قال: «مرحبا بهم نعم القوم عبدالقیس ... اللهم اغفر لعبد القیس آنونی و لا یسألونی مالا هم خیر اهل المشرق». طبقات، ج ۱، ص ۳۱۴، و ج ۵ ص ۵۵۷.

۶. ترجمه فتوح البلدان، ص ۱۱۸، و تاریخ خلیفه بن الخیاط، ص ۶۱ (تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت: ۱۹۹۳).

۷. طبقات، ج ۴، ص ۳۶۰.



ابان بر ناحیه دیگری که «الخط» را در بر می‌گیرد و قول نخست استوارتر است.<sup>۱</sup> آنچه مسلم است این است که در بحرین جنگی صورت نگرفت و مردم آن به میل و اختیار اسلام آوردند، با اینکه در نعمت و رفاه کامل بودند و به گفته ابن سعد، علاء پس از استقرار در بحرین، از آنجا برای رسول خدا مال بسیاری فرستاد که به ۸۰ هزار درهم بالغ می‌شد. پیامبر نیز بخشی از آن را به عباس عموی خود داد.<sup>۲</sup>

مؤید این نکته که مردم بحرین به اختیار اسلام آوردند، آن است که فقهای ما در کتب فقهی خود آورده‌اند که اراضی بحرین حکم اراضی مدینه را دارد؛ مثلاً شیخ طوسی در تهذیب در باب انفال در ذیل حدیثی از امام صادق (ع) آورده است که «و منها البحرین لم یوجف علیها بخیل و لا رکاب»<sup>۳</sup> و شهید ثانی در شرح لمعه در این قسمت از متن «و نفل الامام (ع) ارض انجلی عنها اهلها او سلمت طوعاً» اضافه کرده است: «من غیر قتال کبلاد البحرین».<sup>۴</sup>

### بحرین در دوران خلفا

پس از وفات رسول خدا (ص) و در دوره زمامداری ابوبکر، بعضی مناطق اسلامی با فتنه اهل رده مواجه شدند. ابان بن سعید که از محبان علی (ع) بود، از آنجا که مخالف زمامداری ابوبکر بود و آن را مشروع نمی‌دانست، بحرین را ترک کرد و علی رغم فشار ابوبکر و عمر، به عنوان اعتراض به انحراف جریان خلافت، به کار خویش بازنگشت و مکرر می‌گفت: «لا اعمل لأحدٍ بعد رسول الله (ص)».<sup>۵</sup>

منذر بن ساوی اندکی پس از وفات رسول خدا از دنیا رفت و به ابوبکر خبر رسید که اهل بحرین مرتد شده‌اند. ابوبکر، علاء حضرمی را به عنوان حاکم بحرین و برای مقابله با این جریان، بدانجا فرستاد و نامه مفصلی از سوی ابوبکر خطاب به اهل رده به طور عموم نوشته شد.<sup>۶</sup> هنگامی که ابوبکر درگذشت، والی او در بحرین علاء حضرمی بود.<sup>۷</sup> در دوره

۱. ترجمه فتح البلدان، ص ۱۱۸. در مقدمه اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۱۹۷) آمده است که: رسول خدا علاء را عزل کرد و ابان بن عاص و سعید بن امیه جانشین او شدند، که ظاهراً در ذکر نام این دو تن اشتباهی رخ داده است.

۲. طبقات، ج ۴، ص ۱۵.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۱۷۶ (به تصحیح علی اکبر غفاری).

۴. لمعه دمشقیه، ج ۲، ص ۸۴ (اواخر کتاب خمس).

۵. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۴۹.

۶. طبقات، ج ۴، ص ۳۶۱.

۷. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، ص ۱۹ (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی) و تاریخ خلیفه بن الخیاط،



زاممداری عمر، والی او در بحرین عثمان بن ابی العاص بود. عمر، علاء حضرمی را از بحرین طلبید و او به همراه ابوهریره از بحرین بازگشتند. عمر، علاء را به موضعی دیگر فرستاد، ولی ابوهریره به بحرین مراجعت کرد.<sup>۱</sup>

طبری والی بحرین را از طرف عمر، در سال ۱۳ و ۱۶ هـ علاء حضرمی معرفی کرده است و به نقل او، پس از عزل علاء، جای او را قدامه بن مظعون گرفت و سپس عمر قدامه را عزل کرد و علاء را بازگرداند<sup>۲</sup> و در جای دیگر آورده که در سال ۲۱ هـ عمر قدامه را به خاطر شرب خمر عزل کرد و حد زد و ابوهریره را به بحرین فرستاد و در سال ۲۳ هـ عامل عمر در بحرین عثمان بن ابی العاص ثقفی بود.<sup>۳</sup>

بلاذری می‌گوید:

«در دوران خلیفه دوم مدتی علاء عهده‌دار زمامداری بحرین بود؛ سپس عمر او را به مدینه طلبید و به نقل ترمذی از ابو مخنف، به جای او عثمان بن ابی العاص ثقفی را بر بحرین و عمان گمارد. سپس عمر قدامه بن مظعون جمحی را به گردآوری خراج بحرین و ابوهریره را بر نماز و احداث (اجرای حدود و نهی از منکر) ولایت داد؛ آنگاه قدامه را به سبب شرابخواری عزل کرد و حد را بر او جاری ساخت و ابوهریره را بر نماز و احداث گمارد، آنگاه او را نیز عزل کرد و بخشی از مال او را گرفت و عثمان بن عاص را بر بحرین و عمان والی ساخت».<sup>۴</sup>

خلیفه بن خیاط در تاریخ خود گوید:

«والیان عمر بر بحرین به ترتیب: علاء، قدامه، عثمان بن ابی العاص، ابوهریره و عیاش بن ابی ثور بودند».<sup>۵</sup> در این دوره، بخشهای دیگری از بحرین به دست مسلمانان فتح شد. اموالی که در این زمان از بحرین به مرکز حکومت فرستاده می‌شد، بسیار زیاد بود و حاکی از توانگری مردم بحرین و عمران و آبادانی آن بود.»

در زمان خلافت عثمان، والی او بر بحرین برادرش مقیره بن ابی العاص بود<sup>۶</sup> و عثمان نسخه‌ای از قرآن خود را به بحرین نیز فرستاد.<sup>۷</sup>

در زمان خلافت علی (ع)، عمر بن ابی سلمه ربیع (پرورش یافته) رسول الله (ص) از طرف او والی بحرین و فارس گردید.<sup>۸</sup> پس از مدتی حضرت نامه‌ای به او نوشت و او را

۱. طبقات، ج ۴، ص ۳۶۲.

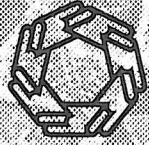
۲. همان، ج ۴، ص ۱۱۲ و ۳۴۱؛ ولی در تاریخ خلیفه بن خیاط آمده است که دو سال مانده به پایان خلافت عمر، والی او بر بحرین، عثمان بن ابی العاص بود و او برادرش حکم بن ابی العاص را به بحرین فرستاد.

۳. ترجمه فتوح البلدان، ص ۱۱۹.

۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۱۱.

۵. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۴.

۶. همان، ص ۱۱۲ و نیز تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۱.



برای نبرد با شامیان به یاری طلبید و نعمان بن عجلان را به جای او به امارت بحرین منصوب ساخت.

صدر نامه چنین بود:

«اما بعد فانی قد ولّیت النعمان بن عجلان البحرین بلا ذمّ لک فاقبل غیر ظنین»<sup>۱</sup>. سپس عمر بن ابی سلمه به نزد امیرالمؤمنین آمد و او را تا کوفه نیز همراهی کرد و یک سال و اندی با او بود، تا اینکه خبر رسید نعمان بن عجلان اموال بحرین را به یغما برده است. حضرت در نامه‌ای خطاب به او، خطایش را برشمرد و او را نصیحت کرد و از وی خواست اموال بحرین را بازگرداند و نامه را پاسخ گوید، ولی نعمان آن اموال را برداشت و به معاویه پیوست.<sup>۲</sup>

خلیفه بن خیاط گوید:

«عمّال علی(ع) بر بحرین، به ترتیب عمر بن ابی سلمه و قدامه بن عجلان و نعمان بن عجلان انصاری بودند».<sup>۳</sup>

طبری گوید در سال ۴۰ هـ هنگام شهادت امیرالمؤمنین، والی او بر بحرین عبیدالله بن عباس بود؛<sup>۴</sup> ولی صاحب اعیان الشیعه والیان آن حضرت در بحرین را عمر بن ابی سلمه و معبد بن عباس بن عبدالمطلب هاشمی شمرده است<sup>۵</sup> و قاضی نورالله شوشتری نیز همین نظر را ابراز داشته و آورده است:

«ریاست آنجا بر وجهی که در تحفة الاحیاء مذکور است، به معبد بن عباس مخصوص بود و بعضی اوقات به عمر بن ابی سلمه که مادر او ام سلمه بود و در علم و فضل و عبادت و عقل و سعادت و طیب طینت و صفای سیرت و تقای سریرت از اقربان ممتاز بود».<sup>۶</sup>

### تشیع در بحرین

ظاهراً سابقه تشیع در بحرین به دوران زمامداری امیرالمؤمنین(ع) باز می‌گردد. هرچند سهم ابان بن سعید را که از طرف رسول خدا حکمران بحرین بود و به دوستی و ولایت امیرالمؤمنین شناخته شده بود، نباید نادیده گرفت. در واقع بذر تشیع را او در بحرین

۱. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲؛ ولی متن نامه‌ای که یعقوبی نقل می‌کند با آنچه در نامه شماره ۴۲ نهج البلاغه آمده

است، تفاوتی دارد.

۲. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.

۳. تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۱.

۴. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۵.

۵. اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۸۸

۶. مجالس المؤمنین، ص ۷۵ (چاپ اسماعیلیه: ۱۳۷۵) ولی در انوار البدرین، ص ۲۷، به نقل از کتاب مذکور، عبدالله بن

عباس نقل شده است.

کاشت و اسلامی که او به اهالی بحرین عرضه داشت، به بار نشست و ثمره ولایت از آن چیده شد؛ ولی تشیع به صورت رسمی و شناخته شده، از دوره زمامداری علی(ع) در بحرین شکل گرفت و عامل اصلی آن والیان منصوب از ناحیه آن حضرت بودند که توانستند تشیع را در آنجا حاکم کنند؛ به علاوه فرماندهانی از لشکر امیرالمؤمنین و یاران فداکاری که از عبدالقیس و ربیعہ بودند، اهالی بحرین را به سوی ولایت آن حضرت سوق دادند.

قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین و شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود و بعد از آن دو، سید محسن امین در مقدمه اعیان الشیعہ و محمد حسین مظفر در تاریخ شیعه به تبع آن دو، و محمد جواد مغنیه در شیعه و تشیع به نقل از آنها، جملگی بر این عقیده اند که منشأ تشیع در بحرین به زمان خلافت حضرت امیر بازمی‌گردد و ناشی از والیانی است که آن حضرت در آنجا نصب فرمودند؛ یعنی عمر بن ابی سلمه و معبد بن عباس یا عبیدالله بن عباس. در اثبات این مطلب استناد به کتب مذکور کافی نیست، ولی اصل این ادعا را شواهد تاریخی و منابع اولیه، اجمالاً تأیید می‌کنند.

افزون بر این عامل، (یعنی حکمرانان منصوب از جانب رسول خدا و امیرالمؤمنین) عامل دیگر در تشیع بحرین، عبارت است از: اصحاب و فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین که عموماً از عبدالقیس و ربیعہ و از اهالی اصیل بحرین بودند، و از جمله آنها می‌توان زید بن صوحان و صعصعة بن صوحان عبدی و حکیم بن جبلة عبدی و حارث بن مره عبدی و رشید هجری را نام برد. آنچه در پی به عنوان مختصری از شرح حال هر یک از رجال مذکور می‌آید، شاهدهی بر مدعای ماست که تشیع در بحرین منشأ کاملاً عربی دارد و به دوران زمامداری علی(ع) بازمی‌گردد.

### رجال شیعۀ بحرین

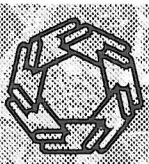
#### ابان بن سعید بن العاص

در استیعاب آمده است:

«رسول خدا(ص) ابان را بر بحرین - اعم از خشکیها و دریای آن - حاکم قرار داد و این بعد از عزل علاء بن حضرمی از ولایت بحرین بود، و ابان در آنجا ولایت داشت تا رسول خدا(ص) از دنیا رفت.»

ابن عساکر در تاریخ دمشق آورده است:

«رسول خدا ابان را در بعضی سرایا به کار گرفت، سپس او را به ولایت بحرین



خاستگاه تشیع

در بحرین



منسوب ساخت. او برای جهاد عازم شد و سپس به قتل رسید... ابان راضی نشد برای هیچ کس بعد از رسول خدا کار کند و وقتی به مدینه رسید، همین را می‌گفت. ابوبکر او را سرزنش کرد و او گفت: «لا اعمل لأحد بعد رسول الله». عمر به او گفت: تو حق نداری بدون اجازه امام خود کارت را ترک کنی و او می‌گفت: «والله ما كنت لأعمل لأحد بعد رسول الله». عمر به ابوبکر گفت: او را به جبر وادار کن، ولی ابوبکر گفت من اجبار نمی‌کنم مردی را که می‌گوید «لا اعمل لأحد بعد رسول الله».

این نقل، بر خشم شدید ابان نسبت به خلافت ابوبکر و عدم رضایت او دلالت دارد و گرنه چه مانعی بود که بعد از رسول خدا(ص) مشغول به کار باشد.<sup>۱</sup> مخالفت ابان با روند خلافت بعد از رسول خدا را - چنان که از شرح حال او پیداست - می‌توان اولین جرقه تشیع در بحرین به شمار آورد؛ خصوصاً با توجه به آنکه شخصیت و موقعیت او و حرکت اعتراض‌آمیز او در آن مقطع خاص، می‌توانست موجب یک گرایش عمومی در مردم به سوی فرد دیگری باشد که جانشین شایسته رسول خدا به شمار می‌آمد و او کسی جز علی(ع) نبود.

### عمر بن ابی سلمه

وی ریب رسول خدا(ص) و نیز از اصحاب علی(ع) بود. چون جنگ جمل پیش آمد، ام‌سلمه نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت:

«اگر نبود که نافرمانی از خداوند عزوجل محسوب می‌شود و اینکه می‌دانم از من نمی‌پذیری، با تو رهسپار می‌شدم، ولی این (عمر بن ابی سلمه) فرزند من است، که از جانم عزیزتر است و با تو همراه می‌گردد، تا هر جا که بروی. سپس عمر به جمل آمد و بر میسره سپاه حضرت امیر فرمانده شد. امیرالمؤمنین(ع) مدتی او را والی بحرین قرار داد و سرانجام وی در کنار امام، در سال ۳۷ هـ در صفین به شهادت رسید».<sup>۲</sup>

### عبیدالله بن عباس

در شرح حال عبیدالله و برادرش معبد منبع تاریخی معتبری نیافتیم که از ولایت یکی از این دو بر بحرین گزارش دهد، جز آنچه طبری در مورد عبیدالله می‌گوید. لذا بر این امر نمی‌توان تأکید زیادی داشت.

۱. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۹۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۸۰؛ عیناً منقول از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۵۲.

## حکیم بن جبلة عبدی

عبدی منسوب به عبدالقیس است و عبدالقیس شاخه‌ای از ربیعه بودند که تشیع اختیار کردند. شیخ طوسی در رجال خود او را در زمره اصحاب علی (ع) بر شمرده است و شیخ صدوق در مجالس، او را از اصحاب رسول خدا و مردی صالح و مورد اطاعت قومش دانسته است. وی قبل از واقعه جمل و رسیدن امیرالمؤمنین، با طلحه و زبیر جنگید تا به شهادت رسید. مسعودی در مروج الذهب در بیان واقعه جمل آورده است که اصحاب جمل وی را به شهادت رساندند و او از عبدالقیس و زهاد قوم ربیعه بود.

در استیعاب آمده که:

«حکیم بن جبلة بر عثمان به خاطر بعضی عمالش از جمله عبدالله بن عامر خرده می‌گرفت، و چون طلحه و زبیر به همراه عایشه به سوی بصره روان شدند، عثمان بن حنیف او را به همراه هفتصد تن از عبدالقیس و بکر بن وائل، به مقابله با آنها فرستاد و وی در زابوقه در نزدیکی بصره با آنان درگیر شد، و به شهادت رسید. ابن اثیر می‌نویسد که: علی (ع) چون به ذی قار رسید و خبر خروج عبدالقیس و ربیعه را شنید، گفت:

یا لهف ما نفسی علی ربیعة  
قد سبقتنی فیهم الوقیعة  
ربیعة السامعة المطیعة  
دعا حکیم دعوة سمیعة  
خلوا بها المنزلة الرفیعة<sup>۱</sup>

شیخ مفید در کتاب الجمل می‌نویسد:

«سار علی (ع) من ذی قار الی البصرة خرجت الیه ربیعة کلها الا مالک بن مسمع منها و جاءته عبدالقیس باجمعها سوی رجل واحد تخلف عنها و جاءته بنوبکر [و] رأس سم شقیق بن ثور السدوسی و رأس عبدالقیس عمرو بن جرّموز العبدی».<sup>۲</sup>

در جای دیگر اضافه می‌کند که:

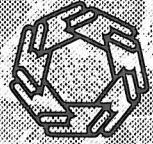
«حضرت از یاران خود مردی طلبید که قرآن به دست گیرد و اهل جمل را به حق دعوت کند تا آن گاه که کشته شود وی ضامن بهشت او شد و سه بار آن را تکرار کرد. کسی برنخواست جز نوجوانی از عبدالقیس به نام مسلم و سرانجام مقابل دیدگان مادرش به شهادت رسید.<sup>۳</sup> و نیز آن حضرت پس از خاتمه نبرد، برای روانه کردن عایشه به سوی مدینه از زنان عبدالقیس یاری طلبید و لباس مردان به آنان پوشانید تا عایشه را به مدینه رسانند».<sup>۴</sup>

۱. همان، ج ۶، ص ۲۱۳ و نیز شیخ مفید، الجمل، ص ۲۸۳ (تحقیق سید علی میر شریفی).

۲. الجمل، ص ۲۹۴.

۳. همان، ص ۳۳۹.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۶ (دوره ۷ جلدی، بیروت: ۱۹۷۰).



آنچه تا اینجا آوردیم، شواهد برجسته‌ای است که نشان می‌دهد قسمت اعظم ساکنان بحرین به دوستی امیرالمؤمنین (ع) و نصرت او شناخته شده بودند، و از همه روشن‌تر شعر منسوب به امیرالمؤمنین در ستایش ربیعه است که وجهه عمومی آنان را اطاعت و فرمانبرداری از امام حق دانسته است.

### زید بن صوحان ربیعی عبدی

وی در طبقه اول از اصحاب رسول خدا، از ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان و کنیه‌اش ابو عایشه است. زید برادر صعصعه و سیحان است. ربیعی منسوب به ربیعه و عبدی منسوب به عبدالقیس است. قوم ربیعه و عبدالقیس از مخلص‌ترین شیعیان علی (ع) بودند. زید در واقعه جمل در سال ۳۶ هجری به شهادت رسید.<sup>۱</sup> در مروج الذهب آمده است که:

«علی (ع) بعد از شنیدن خبر شهادت عبدالقیس و غیر آنها از ربیعه، قبل از ورود به بصره، بسیار محزون شد و فراوان می‌گفت:

یا لهف ما نفسی علی ربیعة ربیعة السامعة المطیعة

در میان شهدای این قتال، که قبل از جمل رخ داد، زنی از عبدالقیس را دیدند که به دنبال دو فرزند خود و شوهر و دو برادرش بود. صوحان بن ابی زید بن صوحان، چهار فرزند داشت: صعصعه، زید، سیحان و عبدالله؛ که زید و سیحان در واقعه جمل به شهادت رسیدند. مسعودی می‌نویسد که معاویه به عقیل بن ابی طالب گفت:

«میر لی اصحاب علی و ابدأ بال صوحان فانهم مخاریق الکلام».<sup>۲</sup>

### صعصعة بن صوحان عبدی

در زمان رسول خدا اسلام آورد، ولی آن حضرت را ندید. خطیب و شجاع و بسیار حاضر جواب بود. در مواضع متعدد با معاویه به مقابله برخاست و نقل شده که وقتی عثمان بر منبر بود، مقابل او ایستاد و گفت: «یا امیرالمؤمنین ملئت فمالت أمتک، إعتدل یا امیرالمؤمنین تفتدل أمتک». در صفین در لشکر امیرالمؤمنین بود و بعد از ضربت خوردن امام، در منزل خدمت آن حضرت رسید که تفصیل آن در منابع تاریخی آمده است. او از جمله کسانی بود که عثمان آنها را از کوفه به شام تبعید کرد.<sup>۳</sup>

نکته قابل توجه در ترجمه آل صوحان عبارت اعیان الشیعه است که ظاهراً برگرفته از

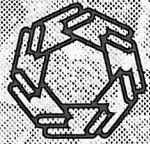
۱. طبقات خلیفه بن الخیاط، ص ۲۴۳.

۲. اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱ و نیز مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۱۵.

۳. همان، ج ۷، ص ۳۸۷ و نیز تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.



کلام مورخان معروف است. او در حق آل صوحان و قوم ربیعیه به طور عموم گوید: «فقد کانت متهاککة فی ولاءه»، یعنی در راه امیرالمؤمنین دست از جان شسته و فدایی بودند. و این شاهد دیگری است بر آنکه تاریخ تشیع در بحرین به زمان حضرت علی(ع) برمی‌گردد.



خاستگاه تشیع

در بحرین

### حارث بن مُرّه عبدی

منسوب به عبدالقیس است. در سال ۳۷ هـ به گفته مسعودی به دست خوارج به شهادت رسید (و به گفته ابن اثیر و یاقوت در سال ۴۲ هـ). نصر بن مزاحم در کتاب صفین آورده است که علی(ع) در روز صفین حارث را بر میسرۀ سپاه گماشت و ابن اثیر در حوادث سال ۳۹ هـ می‌گوید که به امر علی(ع) حارث به مرز سِند رفت و غنایم بسیاری آورد و در سال ۴۲ هـ در ارض قیقان به شهادت رسید. ولی به نقل مسعودی در سال ۳۷ هـ در جریان واقعه نهروان علی(ع) او را به عنوان نماینده خود، برای مذاکره با خوارج و بازگرداندن آنها فرستاد، ولی او را به شهادت رساندند.<sup>۱</sup>

### رُشید هجری

شیخ در رجالش او را از اصحاب علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) و علی بن الحسین(ع) شمرده است.<sup>۲</sup>

صاحب روضات الجنات تصریح دارد که رشید هجری منسوب به «هجر» مرکز بحرین است.<sup>۳</sup> در کتاب اعلام هجر مولف بر همین مطلب اعتماد کرده و می‌گوید: هیچ یک از مورخین رشید را به «هجر» مدینه منسوب نساخته‌اند، پس یا منسوب به هجر یمن است و یا به هجر بحرین و صاحب روضات او را از هجر بحرین دانسته است.<sup>۴</sup> ما به همین اندازه از شرح حال رجال بحرین در صدر اسلام اکتفا می‌کنیم و نقل آن را برای اثبات ریشه‌های تشیع در این منطقه گریز ناپذیر می‌دانیم.

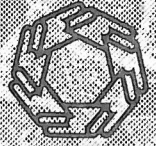
۱. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۷۴.

۲. همان، ج ۷، ص ۷.

۳. سید محمد باقر اصفهانی، روضات الجنات، در ترجمه احمد بن الشیخ محمد مقشاعی مقالی بحرانی، که در انوار البدرین (ص ۱۹) عیناً نقل شده و تلقی به قبول شده است.

۴. هاشم محمد الشخص، اعلام هجر من الماضین و المعاصرین، ص ۳۳۸ (مؤسسه ابلاغ بیروت: ۱۹۹۰).

شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود می نویسد:



مکتب آستان / ۲

زید بن صوحان عبدی و صعصعة بن صوحان از طرف امام حسن (ع) والی بحرین بودند و بنی امیه از ترس اهالی آنجا نتوانستند آنان را عزل کنند و زید بن صوحان تا زمان عبدالملک بن مروان، حاکم بحرین بود. هنگامی که عبدالملک با لشکر خود به سوی کوفه روان شد و شیعیان را تحت تعقیب قرار داده و به شهادت می رساند، ابراهیم بن مالک اشتر و صعصعة بن صوحان و عمرو بن عامر همدانی و جماعتی از شیعیان به جزیره بحرین گریختند. عبدالملک لشکر گرانی از اهل بادیه فراهم آورد و به بحرین حمله آورد. زید بن صوحان در مقابل او لشکری آراست و خود در کرزکان مستقر شد و فرماندهانش ابراهیم بن مالک اشتر و سهلان بن علی و صعصعة بن صوحان در مناطق دیگر. جنگ شدیدی در گرفت و اهالی بحرین با شجاعت و شهامت و توان بسیاری که داشتند، لشکر عبدالملک را از پای در می آوردند، که سرانجام وی از راه تزویر وارد شده، بعضی از اهالی آنجا را با مال فریفتند و از طریق آنان، نیکان لشکر بحرین را به قتل رساندند. پس ابراهیم بن مالک و سهلان و صعصعة بن صوحان عبدی و برادرش زید و یاوران نزدیک آنها از اهالی بحرین، همه به شهادت رسیدند و عبدالملک بر اهالی بحرین چیره شد و خواست آنان را از تشیع بیرون آورد، ولی مردم از اینکه چرا یاری صعصعه و اصحابش نکردند، پشیمان بودند. عبدالملک که پشیمانی و توبه آنان را دید، هراسان گشت و از خواسته خود دست کشید و گفت: از شما خراج نمی گیرم و در مقابل باید سلاح را زمین بگذارید. سپس برای تضعیف آنان عین السجور را که از بزرگترین چشمه های آنجا بود، مسدود کرد...

آنچه که اهالی بحرین نسل به نسل از گذشتگان خود نقل کرده اند و نیز اینکه قبور افراد مذکور، به ویژه قبر صعصعه و برادرش در بحرین است، مؤید حکایت فوق است. اما موقعیت کنونی عین السجور در منطقه دَرَّاز، جانب غربی بحرین، نزدیک ساحل است و بعداً اهالی بحرین با زحمت فراوان دهانه آن را گشودند.<sup>۱</sup>

چکیده مطالب فوق را محمد حسین مظفر به نقل از کشکول بحرانی<sup>۲</sup> و مرحوم مغنیه نیز به نقل از مظفر، در کتاب خویش ذکر کرده اند.<sup>۳</sup> ولی مستند شیخ یوسف بحرانی در نقل این مقطع تاریخی، کتابی ناشناخته است. مؤلف انوارالبدین گوید:

کتابی درباره مقتل امیرالمؤمنین از سید عبدالجبار بحرانی به دستم رسید؛ اما

۱. شیخ یوسف بحرانی، کشکول، ج ۱، ص ۹۹ (مؤسسه الوفاء، قم: ۱۴۰۶).

۲. مظفر، محمد حسین، تاریخ الشیعه، ص ۲۵۶ (بیروت: ۱۹۸۷).

۳. مغنیه، محمد جواد، الشیعه و التشیع، ص ۲۱۶ (چاپ بیروت).

تاریخ وفات وی معلوم نیست. شرح حال او در اهل الآمل نیز آمده است. مؤلف در اوائل آن کتاب، «خطبة البیان» را که منسوب به علی (ع) است، و نیز حکایتی را که یوسف بحرانی ذکر کرده، نقل نموده است و به نظر می‌رسد که مطالب ایشان در کشکول از کتاب مذکور گرفته شده است.

سپس گوید:

حکایت مذکور از اساس مردود است؛ زیرا زید بن صوحان به اتفاق سیره نویسان، در واقعهٔ جمل به شهادت رسید و قاتل او عمرو بن بشری از دی از شجاعان بصره بود، و امیر المؤمنین بر بالین زید [حضور یافته و] فرموده: «رحمک الله یا زید فلقد کنت خفیف المؤمن کثیر المعونه» و برادرش صعصعه به دست معاویه به شهادت رسید و تا زمان امام حسین (ع) باقی نماند، چه رسد به زمان عبدالملک، و اما ابراهیم بن مالک اشتر در قتال با عبدالملک بن مروان و مصعب بن زید در عراق به شهادت رسید و قبر او در نزدیکی سامرا معروف است.<sup>۱</sup> اما درباره ماجرای چشمه‌هایی که در بحرین مسدود شده، معروف آن است که مروان یا فرزندش عبدالملک چنین کرده‌اند؛ اما باید گفت: معلوم نیست که آیا مروان حمار آخرین حکمران بنی امیه چنین کرده یا شخص دیگری از حکام بنی امیه. ولی در عین السجور در قریهٔ درّاز و عین ام الفرسان در قریهٔ تاروت از ناحیهٔ قطیف از جمله چشمه‌های بزرگی بودند که معروف است حکام بنی امیه برای مقابله با شیعیان آنها را مسدود کرده‌اند.<sup>۲</sup>

صاحب انوار البدرین اضافه می‌کند که بسیاری از علویان در زمان بنی امیه و بنی عباس به بحرین پناه می‌بردند؛ چون دور از دسترس بود و مردم آنجا از موالیان امیر المؤمنین بودند. از این رو، سادات صحیح النسب بسیاری اعم از علما و غیر آنها در بحرین یافت می‌شوند.<sup>۳</sup>

اما بعد از جریان صلح امام حسن (ع) و استقرار معاویه و بسط قدرت او در بلاد اسلامی در سال ۴۵ هـ معاویه برادر خوانده خود زیاد بن امیه را به امیری بصره و عمان و سجستان و بحرین برگزید.<sup>۴</sup> و به نقل یعقوبی، در این زمان خراج یمامه و بحرین ۱۵ میلیون درهم بود.<sup>۵</sup> در این دوره، شورشهایی بر ضد دستگاه اموی صورت می‌گرفت که عمدتاً از سوی خوارج بود. از جمله شورش نجده بن عامر حروری که در زمان ابن زبیر در یمامه خروج

۱. بلادی بحرانی، شیخ علی، (م ۱۳۳۰ هـ) انوار البدرین فی تراجم علماء القطیف و الاحساء و البحرین، ص ۱۱۱ (منشورات

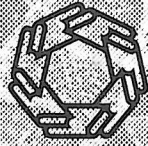
۲. همان جا.

کتابخانه آیت الله مرعشی، قم: ۱۴۰۷).

۳. تاریخ طبری، ج ۵ ص ۲۱۷.

۴. همان جا.

۵. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶.



کرد. تاریخ بحرین در مقطع زمانی استیلای خوارج نیازمند بحث و تحقیقی مستقل است؛<sup>۱</sup> ولی به طور خلاصه می‌توان گفت: اهالی بحرین نخست در مقابل حرکت خوارج مقاومت نشان دادند، ولی سرانجام در مقابل آنان تسلیم شدند. در سال ۶۸ هـ نجده بن عامر حنفی حروری مناطق شمالی بحرین را کاملاً تحت سیطره خود داشت و کم‌کم به سوی عراق پیشروی می‌کرد.<sup>۲</sup> تا آنکه خوارج به علت اختلافات داخلی، او را خلع و ابوفدیک را که یکی از بنی قیس بن ثعلبه بود، به رهبری خود برگزیدند. در سال ۷۲ هـ یمامه و بحرین زیر سیطره ابوفدیک قرار داشت و مقر وی جواتا بود.<sup>۳</sup>

حرکت خوارج در بحرین در مقطعی که رهبری آن در دست ابوفدیک بود، با مشارکت و همیاری اهالی بحرین رو به رو می‌گردد؛ زیرا ابوفدیک یکی از بنی عبدالقیس بود و این زمینه مناسبی برای تمایل به خارجی‌گری در اهالی بحرین فراهم آورد، ولی این گرایش بیشتر از جنبه مخالفت و معارضه با بنی امیه قابل ملاحظه است. بعد از کشته شدن ابوفدیک در سال ۷۳ هـ بحرین به طور رسمی از سلطه خوارج خارج شد؛ ولی گاه و بیگاه شورشهایی صورت می‌پذیرفت و دستگاه اموی را در معرض مخاطره قرار می‌داد.<sup>۴</sup>

### استمرار حیات شیعه در بحرین

پس از دوره حاکمیت خوارج، دو مقطع زمانی دیگر در تاریخ بحرین قابل ملاحظه است: یکی مقطع استیلای صاحب زنج (۲۵۵ - ۲۷۰ هـ) که علوی بودن او لاقبل به ادعای خود وی و معارضه او با بنی عباس و جایگاه قبیله‌ای او، که یکی از عبدالقیس بود، به عنوان سه عامل مهم در گرد آمدن مردم بحرین به دور او قابل ملاحظه است.<sup>۵</sup> مقطع زمانی دیگر، دوره استیلای قرامطه (۲۸۶ - ۴۷۰ هـ) است. توصیفی که ناصر خسرو از وضعیت حاکم بر بحرین دارد، به سال ۴۴۲ هـ و به اواخر دولت قرمطیان باز می‌گردد. او که خود از داعیان

۱. در مورد حرکت خوارج در بحرین رک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۷ به بعد و نیز ج ۷، ص ۱۴۳ به بعد، ج ۸، ص ۴۷ به بعد و ج ۹، ص ۷ به بعد و ص ۲۵۱ و بعد از آن (دوره ۱۳ جلدی، دارالفکر، بیروت: ۱۹۹۶) و نیز تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۱۳؛ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۲، و نیز ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۶۵ به بعد (دوره ۹ جلدی، دار احیاء التراث، بیروت: ۱۹۹۲) و ما بیشتر بر تحقیق خوب عبدالرحمن عبدالکریم النجم در کتاب البحرین فی صدر الاسلام اعتماد کرده‌ایم، با این حال منابع اولیه را از نظر دور نداشته‌ایم.

۲. عبدالرحمن عبدالکریم النجم، البحرین فی صدر الاسلام، ص ۱۲۷ (بغداد: ۱۹۷۳).

۳. همان جا.

۴. همان جا.

۵. در این مورد رک: الکامل، ج ۳، ص ۶۱۲؛ ترجمه تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ تاریخ طبری، ج ۸، ص ۵۹؛ ترجمه تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۶۲؛ روضة الصفا، ج ۱، ص ۴۸۹.

اسماعیلی بود، پس از انجام مناسک حج در همان سال راهی بحرین می شود و در سفرنامه خود در این باب می نویسد:

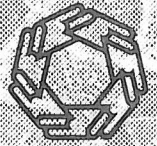
«به یمامه آمدیم... و امیران آنجا از قدیم باز (دیرباز) علویان بوده اند و کسی آن ناحیت از دست آنها نگرفته بود. از آنکه آنجا خود سلطان و ملکی قاهر نزدیک نبود و آن علویان نیز شوکتی داشتند که از آنجا سیصد چهارصد سوار بر نشستی و زیدی مذهب بودند و در اقامت گویند: «محمد و علی خیرالبشر و حی علی خیرالعمل» و گفتند مردم آن شهر شریفیه باشند... و از یمامه به لحسا<sup>۱</sup> چهل فرسنگ می داشتند و نزدیکتر شهری از مسلمانی که آن را سلطانی است به لحسا (أحساء) بصره است و از لحسا تا بصره ۱۵۰ فرسنگ است و هرگز به بصره سلطانی نبوده که قصد لحسا کند [و آنگاه پس از توقف لحسا می نویسد:] و گفتند: سلطان آن مردی شریف بود و او مردم را از مسلمانی باز داشته بود و گفته نماز و روزه از شما برگرفتم و دعوت کرده بود مردم را که مرجع شما جز با من نیست و نام او ابوسعید بوده است و چون از اهل آن شهر پرسند که چه مذهب داری؟ گوید که ما بوسعیدی ایم نماز نکنند و روزه ندارند و لیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیغامبری او مقررند. ابوسعید ایشان را گفته است که من باز پیش شما آیم، یعنی بعد از وفات؛ و گور او به شهر لحسا اندر است و مشهری نیکو جهت او ساخته اند و وصیت کرده است فرزندان خود را که مدام شش تن از فرزندان من این پادشاهی نگاهدارند و محافظت کنند رعیت را به عدل و داد، و مخالفت یکدیگر نکنند تا من باز آیم...».

پس وضعیت اقتصادی و اجتماعی آنجا را به گونه ای ترسیم می کند که نشان دهنده قوت دولت قرامطه و رفاه و تنعم مردم و عدالت و مساوات و دستگیری از مستمندان بین آنها بوده است، سپس می گوید:

«و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز نمی کردند... و اگر کسی نماز کند، او را باز ندارند و لیکن خود نکنند... و هرگز شراب نخورند... و یکی از آن سلطانان در ایام خلفای بغداد با لشکر به مکه شده است و شهر مکه سته و خلقی مردم را در طواف در گرد خانه کعبه بکشته و حجرالاسود را از رکن بیرون کرده و به لحسا برده... و در شهر لحسا گوشت همه حیوانات فروشند، چون گربه و سگ و خر و گاو و گوسپند و غیره. و هر چه فروشند، سر و پوست آن حیوان نزدیک گوشتش نهاده باشد تا خریدار داند که چه می خرد و آنجا سگ را فربه کنند، همچون گوسپند معلوف تا از فربهی چنان شود که رفتن نتواند. بعد از آن بکشند و می خورند. و چون از لحسا به جانب مشرق روند، هفت فرسنگی دریاست؛ و اگر در دریا بروند، بحرین باشد و آن جزیره ای است پانزده فرسنگ طول آن و شهری بزرگ است و

۱. «لحسا»، «أحساء» و «حساء» نامهای مختلفی است برای منطقه ای از بحرین قدیم.





نخلستان بسیار دارد و مروارید از آن دریا برآوردند و هر چه غواصان برآوردندی، یک نیمه سلاطین لحسا را بودی و اگر از لحسا سوی جنوب بروند، به عمان رسند... و چون از لحسا سوی شمال بروند، به هفت فرسنگی ناحیتی است که آن را قطیف می‌گویند»<sup>۱</sup>.

## بحرین پس از قرامطه

اطلاعات بسیاری از وضعیت بحرین پس از سقوط قرامطه در دست نیست و می‌توان منشأ آن را این مطلب دانست که حوادث خاصی در این ایام توجه مورخین را به خود جلب نکرده است. ولی می‌توان شواهدی بر استمرار حیات تشیع در این منطقه به دست آورد، از جمله مطالبی که عبدالجلیل قزوینی رازی در کتاب النقض از زبان خود و بار دیگر از زبان خصم می‌آورد. تألیف این کتاب به سال ۵۶۰ هـ باز می‌گردد. او در بیان حکومت‌های شیعه و مناطق استقرار آنها آورده است:

«در آن دیار و بلاد که قلم و تیغ در دست شیعه است، چون: مکه، مدینه، حلب، حران، بحرین و بلاد مازندران، پندارم که عدل و انصاف ظاهر است و به خون و مال مسلمانان نه فتویٰ کرده‌اند و نه به غارت برده‌اند»<sup>۲</sup>.

و در موضعی دیگر، سخن خصم خویش را عیناً بازگو می‌کند:

«در بطحا، هجر، لحسا، بحرین، دارین، حلب و حران، همه امیران شیعی است، دبیران همه باطنی و رافضی»<sup>۳</sup>.

این نص تاریخی، در ضمن بیان کننده آن است که حدود قدیمی بحرین در این تاریخ تجزیه شده بود و هجر و احسا از آن جدا شده و استقلال یافته‌اند و ظاهراً بحرین، تنها، جزیره‌ای را که گاه «أوال» خوانده می‌شد، شامل بود.

در اوایل قرن هشتم، گزارش کوتاهی از این بطوطه در سفرنامه‌اش موجود است که تا حدی وضعیت اجتماعی و اقتصادی شیعیان بحرین و اطراف آن و عقاید آنها را بازگو می‌کند. او در قسمتی از سفرنامه خود آورده است:

«از جزیره کیش به بحرین رفتم. بحرین شهری است بزرگ که باغها و درختان و نهرهای زیاد دارد... از بحرین به قطیف رفتم. قطیف شهری است بزرگ و نیکو و دارای نخلهای فراوان. طوایفی از اعراب در آن سکونت دارند که جزء شیعیان و

۱. سفرنامه ناصر خسرو، به تصحیح م. غنی‌زاده، ص ۱۲۲ (کتابخانه منوچهری: ۱۳۷۲).

۲. قزوینی رازی، عبدالجلیل، النقض، ص ۴۳۵ (انتشارات انجمن آثار ملی).

۳. همان، ص ۴۷۱.



غلات هستند. و در این باره تقیه ندارند، بلکه تظاهر هم می‌کنند، چنانکه مؤذن در اذان خود بعد از شهادتین «اشهد ان علیاً ولی الله» و بعد از «حیّ علی الصلوة و حیّ علی الفلاح، گوید: «حیّ علی خیر العمل» و بعد از تکبیر آخر اضافه می‌کند: «محمد و علی خیر البشر من خالفهما فقد کفر». از بحرین به شهر هجر که اکنون حساء نامیده می‌شود، حرکت کردیم؛ ضرب المثل معروف که می‌گویند: «کجالب التمرالی هجر» درباره این شهر است، چه خرماى آن در هیچ جای دیگر نیست، چنان که علوفه دواب هم از خرما است. مردم هجر، عرب و بیشتر از قبیله عبدالقیس بن اقصی‌اند.<sup>۱</sup>

این گزارش مربوط به دیدار ابن بطوطه از بحرین حدود سال ۷۳۲ هـ است، ولی پیش از این، وی از بصره نیز دیداری داشته که در بیان آن نیز شاهدهی بر بحث موجود است و ما در اینجا کلام او را با رعایت اختصار در قسمت آغازین آن، می‌آوریم:

«در بصره مسجدی برای علی (ع) بود، دارای مناره‌ای، و مردم معتقد بودند مناره مزبور فقط هنگام ذکر نام علی به حرکت در می‌آید. من به بام رفتم و دستگیره‌ای را که در یکی از رکنهای او بود گرفتم و گفتم تو را به سرّ ابوبکر خلیفه رسول‌الله حرکت کن و چون آن را حرکت دادم، همه مناره حرکت کرد.»

سپس اضافه می‌کند:

«چون مردم بصره، مذهب سنی و جماعت دارند، این عمل من در آن شهر خطری نمی‌توانست داشت، لیکن اگر کسی چنین کاری در نجف یا کربلا یا حله یا بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه و طوس انجام دهد، جان خود را در معرض هلاک انداخته است زیرا اهالی شهرهای مزبور شیعه مذهب و از غلات می‌باشند.»<sup>۲</sup>



۱. سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۱۹۵، ترجمه محمد علی موحد (بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران).

۲. همان، ص ۱۹۷.

